



به صورت همزمان بگیرم ولی فقط یکی‌اش را مجازی دانلود کردم. رضا ندی: ترم یک فکر می‌کردم همه‌ی کلاس‌ها را باید شرکت کنم و معدلم بالای ۱۹ شود ولی بعدش به این نتیجه رسیدم که اکثر کلاس‌ها را شرکت نکنم و معدل هم زیاد مهم نیست. آتنا مزروعی: ترم یک فکر می‌کردم خیلی مهم شده‌ام و قرار است دنیا را بترکانم ولی الان خودم در حال ترکیدن هستم! فاطمه احمدیان: ترم یک فکر می‌کردم همه‌ی بچه‌ها با هم دوست می‌مانند و صداقت دارند ولی متوجه شدم پای منفعت که وسط باشد یک عده خدا را هم بنده نیستند. مهدی رحیم‌دخت: ترم یک فکر می‌کردم قرار است آینده‌ساز این مملکت بشوم ولی الان اتاق به اتاق دنبال نمره‌ام برای فارغ‌التحصیلی!

### ● استاد نمونه استادی است که ....

کوثر اکبریور: امتحاناتش با تدریستش متناسب باشد، دوستی خاله خرسه برای دانشجویها نداشته باشد و ناراحتی‌هایش را سر دانشجو خالی نکند. معصومه شیروی: با اینکه من نمی‌روم امتحان میان‌ترم را شرکت کنم، ولی خودش ۸ از ۸ بدهد. علی شهبازی: که شناسایی‌اش و سرکلاس نیاید. فرزانه زینلی: که امتحانش اوپن بوک باشد، خودش جزوه بدهد و نخواهد جزوه بنویسیم. کلاس ۸ صبح هم کلا قبول نکند. زهرا ملاکریمی: سرکلاس مزاحم خوابان نشود. رضا ندی: دغدغه‌اش این باشد که باید مطالبش را به درستی به دانشجو منتقل کند. آتنا مزروعی: در عین جدیت، با دانشجو راه بیاید و دانشجو را نیندازد. ضمن اینکه از سلامت روان هم برخوردار باشد! فاطمه احمدیان: دانشجو را محدود به درس نبیند. چقدر شنیده‌ایم این جمله را که «تو دانشجویی و باید اولویتت درس باشد!» اگر قرار بود این جمله کارساز باشد، در دبیرستان بود. اینقدر سرگرم درس شدیم که دیدیم هیچ مهارتی نداریم. مهدی رحیم‌دخت: استاد نمونه استادی است که با دانشجویهایش رفیق باشد.

کوثر اکبریور: کمی انرژی مثبت و انگیزه سازندگی. معصومه شیروی: کمی تامل. علی شهبازی: نفری دو بشکه شعور تدارک می‌بینم که وقتی خوابیم، در اتاق از سشوار استفاده نکنند! فرزانه زینلی: یک بیانیه که بیایند امضا کنند تا کلاس‌های ۸ صبح کنسل شود. زهرا ملاکریمی: دوره‌های آموزشی سوال مسخره سر کلاس نپرسیدن! رضا ندی: دوست دارم چیزی که بلدم را به آن‌ها یاد بدهم. البته اگر خودشان بپذیرند. آتنا مزروعی: یک شاخه گل و کتاب مورد علاقه‌شان. فاطمه احمدیان: کتاب. مهدی رحیم‌دخت: تجربیات گران‌بهایم در این ۱۱ ترم!

### ● دانشگاه: چه فکر می‌کردی چه شد؟

کوثر اکبریور: فکر می‌کردم خیلی با مدرسه و دبیرستان فرق داشته باشد ولی فقط مختلط بود. معصومه شیروی: آن چیزی که فکر می‌کردم نشد ولی برایم پر از خیر بوده. علی شهبازی: قبل از اینکه شروع شود تازه مدرسه را تمام کرده بودم و دلم خوش بود که دیگر نیاز نیست ۷ صبح بلند شوم و به مدرسه بروم. ولی دانشگاه فرهنگیان قبول شدم و آمدم اینجا که ۴ سال درس بخوانم و بعدش به مدت ۳۰ سال هر روز ساعت ۷ صبح بلند شوم و به مدرسه بروم! فرزانه زینلی: ۱۲ سال درس خواندیم و ۶ صبح از خواب بیدار شدیم. گفتیم می‌رویم دانشگاه و یک چیز کاربردی یاد می‌گیریم. نمی‌دانستیم ۸ صبح دوباره بالشتمان را می‌زنیم زیر بغلمان و می‌رویم سر کلاس! زهرا ملاکریمی: قرار بود سکوی پرتاب باشد ولی پرتگاه بود. رضا ندی: فکر می‌کردم وقتی وارد دانشگاه می‌شوم با مسئله‌های جدی کشور درگیر می‌شویم و می‌توانیم با سروکله زدن با آن‌ها حلشان کنیم. ولی در واقعیت دیدم که کل ایام هفته را باید بنشینیم تکلیف انجام بدهم و همین باعث شد که از رشته و دانشگاه قبلی‌ام انصراف بدهم و وارد حوزه‌ی دیگری شوم. الان هم کمی بهتر شده ولی هنوز آن بی‌خاصیتی محیط دانشگاه وجود دارد. آتنا مزروعی: فکر می‌کردم دانشگاه باید خیلی جذاب‌تر به نظر بیاید و با دوران دبیرستان و مدرسه فرق داشته باشد ولی دیدم

تذکر می‌دهیم و استاد رعایت می‌کنند و مشکلی پیش نمی‌آید! فرزانه زینلی: کلاس‌های ۸ صبح. کلاس ۸ صبح را باید با بالشت سر کلاس رفت. واقعا فلسفه وجودی‌اش قابل درک نیست. زهرا ملاکریمی: دانش خانواده بعد از کوبیده با پیاز و دوغ! رضا ندی: من فقط در یکی از کلاس‌ها می‌خواهم. چون استاد در یک عالم دیگر سیر می‌کند. حتی اگر شب قبل هم به اندازه کافی خوابیده باشم، صدای استاد مثل لالایی می‌شود و خوابم می‌برد. آتنا مزروعی: سر یکی از درس‌های تخصصی‌مان که از قضا ۸ صبح است. استاد خیلی توضیح می‌دهد و صدایش آرام بخش است و برایمان مثل لالایی است. فاطمه احمدیان: هر کدام که شب قبلش دیرموقع بخوابم، فردایش خوابم می‌آید. مهدی رحیم‌دخت: ما از آن دانشجویهایم نیستیم! اگر احیاناً خوابانم بیاید کلا سر کلاس نمی‌رویم.



سید محمد جواد طاهری  
کاریکاتورست

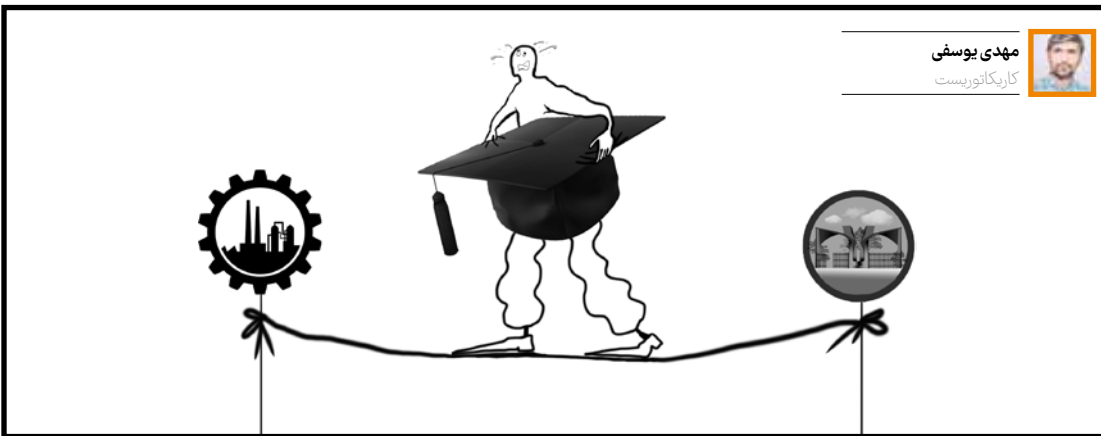
### ● فرض کنید دانشگاه وجود نداشت؛ آن وقت چه حرفه‌ای را دنبال می‌کردید؟

کوثر اکبریور: نقاشی و گرافیک. معصومه شیروی: خواب به صورت حرفه‌ای! علی شهبازی: اگر وجود نداشت ما باز هم در جست‌وجوی علم تکاپو می‌کردیم. بدون شک! فرزانه زینلی: از آن جایی که اسنپ برای خانم‌ها زیاد متداول نیست؛ به نظرم می‌رفتم عضو کانال خانم‌های قری می‌شدم و یاد می‌گرفتم که چگونه شوهر کنم. زهرا ملاکریمی: هکر می‌شدم. رضا ندی: چه دانشگاه باشد و چه نباشد، دوست داشتم معلم باشم و همین‌طور کشاورزی کنم. آتنا مزروعی: یک خانم خانه‌دار نویسنده می‌شدم. فاطمه احمدیان: بچه‌ی آکادمیکی بودم همیشه. مهدی رحیم‌دخت: همین الان که دانشگاه وجود دارد هم حرفه‌ی دیگری را دنبال می‌کنم.

### ● دوست دارید روز دانشجو چه چیزی از سمت دانشگاه هدیه بگیرید؟

کوثر اکبریور: مدرک تحصیلی‌ام را بدهند بروم! معصومه شیروی: کلید آسانسور اساتید. علی شهبازی: دوست دارم در روز دانشجو، مجوز تردد بعد از ساعت ۲۳ را از دانشگاه هدیه بگیرم. نمی‌خواهم ریا شود ولی بهتر است که برای کمک به نیازمندان از تاریکی شب استفاده شود. فرزانه زینلی: کنسلی کلاس‌های ۸ صبح تا پایان دوران تحصیل. زهرا ملاکریمی: ما را ببرند پیش اروین یالوم (روان‌پزشک). رضا ندی: به دلیل حضورم در تشکل‌های دانشجویی می‌گویم، همین که دانشگاه ما را اذیت نکند و حرفمان را بفهمد کافی است. آتنا مزروعی: شاید یک شاخه گل یا یک جشن درست و حسابی و جدی گرفته شدن و تضمین آینده شغلی. البته به نظرم یک تخفیف شهریه تپیل برای ما دانشگاه آزادی‌ها هم می‌تواند هدیه خوبی باشد. فاطمه احمدیان: کتاب. مهدی رحیم‌دخت: فارغ‌التحصیلی! خدایا بس است دیگر خسته شدیم!

### ● اگر قرار باشد به بچه‌های دانشگاه یا همکلاسی‌هایتان برای روز دانشجو هدیه بدهید، چه چیزی هدیه می‌دهید؟



### ● یک جمله خطاب به آموزش دانشکده‌تان:

کوثر اکبریور: در چارت درسی خلاقیت به خرج ندهید و اینقدر تغییرات ایجاد نکنید. با تشکر! معصومه شیروی: واقعا دارید اینجا زحمت می‌کشید.... خدقوت! علی شهبازی: می‌خواهم به آنها بگویم که واقعا سایت خوبی داری آموزش جان! فرزانه زینلی: کلاس‌های ۸ صبح را تعطیل کنید. واقعا کسی نمی‌فهمد. راندمان آموزشی آمده است پایین به خدا. در آرزای مسئولین تقاضا دارم یک فکری به حال کلاس‌های ۸ صبح بکنند. زهرا ملاکریمی: چرا این واحدها؟ رضا ندی: کلاس‌ها را ۸ صبح نگذارند. آتنا مزروعی: آن تلفن را گذاشته‌اند که پاسخگو باشید نه اینکه گوشی را بردارید و اِشغال یا قطع کنید! فاطمه احمدیان: کاش دو تا چیز هم آموزش می‌دادند تا ما بدانیم. نه اینکه حتی ندانند شرایط استعداد درخشانی چیست و اقدام برای ارشد چگونه است ... مهدی رحیم‌دخت: خدقوت‌ترترتر!

دانشگاه همان مدرسه است منتهی با چند تفاوت ریز. فاطمه احمدیان: فکر می‌کردم عملکرد بهتری داشته باشم. مقصر را دانشگاه نمی‌بینم چون خودم کوتاهی داشتم و باعث شد که دانشگاهم برپا نباشد. هر چند ناراضی نیستم. مهدی رحیم‌دخت: فکرای خوبی می‌کردم؛ اتفاق‌های بدی افتاد.

### ● ترم یک فکر می‌کردم ..... ولی .....

کوثر اکبریور: ترم یک فکر می‌کردم نمره‌ها از بیست کم می‌شود ولی الان فهمیدم نیم نمره، نیم نمره، جمع می‌شود تا به ده برسد. بقیه‌اش مهم نیست! معصومه شیروی: ترم یک فکر می‌کردم باید با مقتعه رفت دانشگاه ولی... روسری دوست خوب من است. علی شهبازی: ترم یک فکر می‌کردم آشپز دیگر بدتر از این غذا نمی‌تواند درست کند ولی الان فهمیدم که نه! واقعا نباید به توانایی‌های هیچ‌کس شک کرد. فرزانه زینلی: ترم یک فکر می‌کردم قرار است دنیا را با علم دانشگاه تکان بدهم ولی رفتم سر کلاس و دیدم داریم درس‌های دبیرستان را دوباره از اول می‌خوانیم. زهرا ملاکریمی: ترم یک فکر می‌کردم می‌توانم مدرک دو رشته را